



A Critique of the Primacy of Method in Knowledge Production*

Ahmad Rahdar¹

Mehdi Motahari Far²

1. Associate Professor, Department of Applied Jurisprudence, Baqir al-Olum University, Qom, Iran (**Corresponding Author**).

rahdar@bou.ac.ir

2. Department of Cultural Communications, Faculty of Social and Behavioral Sciences, Baqir al-Olum University, Qom, Iran.

mahdim3540507@gmail.com

Abstract

In recent decades, various quantitative and qualitative research methods have been among the major drivers of knowledge production in many academic circles. The emphasis placed on these methods has progressed to such an extent that they have been elevated beyond their instrumental role and transformed into normative criteria for assessing scientific validity, research, and researchers. In other words, the scientific and research value of a study has come to be determined not by its content and the logic underlying its production, but by its use of one of the recognized quantitative or qualitative research methods. The present article adopts an analytical-critical approach to examine this shift from ends to means as one of the fundamental challenges in the field of knowledge production. Drawing on an

* Rahdar, A., & Motahari Far, M. (2025). A Critique of the Primacy of Method in Knowledge Production. *Islamic Knowledge Management*, 7(1), pp. 131-154.
<https://doi.org/10.22081/jikm.2026.75144.1122>

▣ **Article Type:** Research; **Publisher:** Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran

▣ **Received:** 2024/10/16 • **Revised:** 2024/12/20 • **Accepted:** 2025/03/07 • **Published online:** 2025/03/30

© 2025

authors retain the copyright and full publishing rights



analytical review of the literature and the history of the philosophy of science, the sociology of science, and science policy, and by distinguishing between “understanding” and “science,” the study demonstrates that the excessive prioritization of method not only restricts scientific creativity and innovation, but also distances science from addressing real societal problems and contributes to phenomena such as the formalization of research, the weakening of indigenous theorization, and academic rent-seeking. The article argues that science governance requires a reconsideration of the logic of knowledge production and a transition from method-centered hegemony toward a problem-centered and understanding-oriented model in which methods serve the research problem rather than the other way around. Finally, the study presents policy implications of this approach for scientific evaluation systems, research journals, and graduate education.

Keywords

Method, Research, Methodology, Research Study, Science Governance.



نقد أصالة المنهج في إنتاج العلم*

أحمد رهدار^١ مهدي مطهري فر^٢

١. أستاذ مشارك في قسم الفقه المضاف، جامعة باقر العلوم، قم، إيران (الباحث المسؤول).

rahdar@bou.ac.ir

٢. قسم العلاقات الثقافية، كلية العلوم الاجتماعية والسلوكية، جامعة باقر العلوم، قم، إيران.

mahdim3540507@gmail.com

الملخص

شكّلت مناهج البحث الكمية والنوعية المتنوعة، في العقود الأخيرة، أحد أبرز المحركات لإنتاج المعرفة العلمية في العديد من الأوساط الأكاديمية. وقد تصاعد التأكيد على هذه المناهج إلى الحد الذي تجاوزت فيه دورها الأداتي (الوسائلي)، لتتحول إلى مقياس معياري للصلاحيّة والمشروعية العلمية، ولحاكمة البحوث وتقييم الباحثين. وبعبارة أخرى، أصبح معياراً علمياً للبحث وكونه بحثاً علمياً لا يتمثل في محتواه والمنطق الذي يقوم عليه إنتاجه، بل في الاستفادة من إحدى المناهج البحثية الكمية أو النوعية المعروفة. ويظهر هذا البحث، من خلال مراجعة تحليلية للأدبيات وتاريخ فلسفة العلم، وعلم اجتماع العلم، وسياسات العلم، وبالاستناد إلى توضيح التمييز بين «الفهم» و«العلم»، وكذلك بيان الآثار المترتبة على اختزال العلم في المنهجية، أنّ إضفاء الأصالة المفرطة على

* الاستشهاد بهذه المقالة: رهدار، أحمد؛ مطهري فر، مهدي. (٢٠٢٥). نقد أصالة المنهج في إنتاج العلم.

إدارة المعرفة الإسلامية، ٧(١)، صص ١٣١-١٥٤.

<https://doi.org/10.22081/jikm.2026.75144.1122>

□ نوع المقال: بحثية؛ الناشر: المعهد العالي للعلوم والثقافة الإسلامية، قم، إيران

□ تاريخ الإستلام: ٢٠٢٤/١٠/١٦ • تاريخ التعديل: ٢٠٢٤/١٢/٢٠ • تاريخ القبول: ٢٠٢٥/٠٢/٠٧ • تاريخ الإصدار: ٢٠٢٥/٠٣/٣٠

© ٢٠٢٥

يحتفظ المؤلفون بحقوق الطبع والنشر الكاملة.



المنهج لا يحدّ من الإبداع والابتكار العلمي فحسب، بل يفصل العلم أيضًا عن معالجة المشكلات الواقعية للمجتمع، ويمهّد لنشوء ظواهر من قبيل: إضفاء الطابع الشكلي على البحث، وإضعاف التنظير المحلي، والريع العلمي. وتجادل هذه المقالة بأن حوكمة العلم تتطلب إعادة التفكير في منطق إنتاج المعرفة، والانتقال من هيمنة المنهج إلى نموذج يتمحور حول المشكلة ويقوم على الفهم، بحيث يكون المنهج في خدمة المشكلة، لا العكس. وفي الختام، تقدّم الدلالات السياسيّة لهذا التوجه بالنسبة إلى نظام التقييم العلمي، والمجالات البحثية، والدراسات العليا.

الكلمات المفتاحية

المنهج، البحث، المنهجية، الدراسة البحثية، حوكمة العلم.



نقد اصالت روش در تولید علم*

احمد رهدار^۱ مهدی مطهری فر^۲

۱. دانشیار گروه فقه مضاف دانشگاه باقرالعلوم، قم، ایران (نویسنده مسئول).

rahdar@bou.ac.ir

۲. گروه ارتباطات فرهنگی دانشگاه علوم اجتماعی و رفتاری دانشگاه باقرالعلوم، قم، ایران.

mahdim3540507@gmail.com

چکیده

در دهه‌های اخیر، یکی از پیشران‌های تولید علم در بسیاری از محافل علمی روش‌های متعدد کمی یا کیفی پژوهش بوده‌اند. اهمیت دادن به این روش‌ها تا آنجا پیش رفته که آنها را از جایگاه ابزاری فراتر برده و به معیاری هنجاری برای اعتبار علمی، ارزیابی پژوهش‌ها و پژوهشگران بدل کرده است؛ به عبارت دیگر، معیار علمی و پژوهشی بودن پژوهش نه به محتوا و منطق تولید آن بلکه به بهره‌گیری از یکی از روش‌های معروف کمی یا کیفی پژوهش شده است. مقاله حاضر با رویکردی تحلیلی-انتقادی، این جابه‌جایی هدف و وسیله را به‌عنوان یکی از چالش‌های بنیادین عرصه تولید علم بررسی می‌کند. این پژوهش از طریق مرور تحلیلی ادبیات و تاریخ فلسفه علم، جامعه‌شناسی علم و سیاست‌گذاری علم با تبیین تمایز میان «فهم» و «علم» همچنین پیامدهای تقلیل علم به متدولوژی نشان می‌دهد اصالت‌بخشی افراطی به روش نه‌فقط خلاقیت و نوآوری علمی را محدود می‌کند، بلکه علم را از حل مسائل واقعی جامعه جدا می‌کند و زمینه‌ساز شکل‌گیری پدیده‌هایی

* **استناد به این مقاله:** رهدار، احمد؛ مطهری‌فر، مهدی. (۱۴۰۴). نقد اصالت روش در تولید علم. مدیریت دانش اسلامی، ۱۷(۱)، صص ۱۳۱-۱۵۴.

<https://doi.org/10.22081/jikm.2026.75144.1122>

□ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران

□ تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۲۵ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۹/۳۰ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۱۷ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۰۱/۱۰

© ۱۴۰۴ «حق تألیف و حقوق کامل انتشار برای نویسندگان محفوظ است»



می‌شود؛ مانند: صوری شدن پژوهش، تضعیف نظریه پردازی بومی و رانت علمی. این مقاله استدلال می‌کند حکمرانی علم نیازمند بازاندیشی در منطق تولید معرفت و عبور از هژمونی روش محور به سوی الگویی مسئله محور و فهم مدار است که در آن، روش در خدمت مسئله قرار بگیرد، نه بالعکس. در پایان، دلالت‌های سیاستی این رویکرد برای نظام ارزیابی علمی، مجلات پژوهشی و تحصیلات تکمیلی ارائه شده است.

کلیدواژه‌ها

روش، تحقیق، روش شناسی، پژوهش، حکمرانی علم.

مقدمه

در دهه‌های اخیر، نظام‌های علمی و پژوهشی سراسر جهان با تحولاتی عمیق در منطق تولید و ارزیابی علم مواجه شده‌اند. یکی از مهمترین ویژگی‌های این تحولات گسترش الگوهای استانداردسازی پژوهش و غلبه چارچوب‌های تعریف‌شده روش‌شناختی بر فرایند تولید معرفت است. در این الگو، روش پژوهش نه فقط به مثابه ابزار سامان‌دهی تحقیق، بلکه به عنوان معیاری برای تشخیص اعتبار علمی، تخصیص منابع، ارتقای مرتبه دانشگاهی و ارزیابی پژوهشگران عمل می‌کند (مایروسکی،^۱ ۲۰۱۸).

این پدیده را می‌توان «هژمونی متدولوژیک» نامید که پیامدهای گسترده‌ای در سطح نظری و نهادی داشته است؛ از یک سو، علم به تدریج از کشی فهم‌محور و مسئله‌مدار به فرایندی صوری، قالب‌زده و بوروکراتیک تبدیل شده است و از سوی دیگر، نظام‌های حکمرانی علم به جای تمرکز بر کیفیت فهم، نوآوری مفهومی و حل مسائل اجتماعی، به شاخص‌های کمی، فرم‌های استاندارد و خروجی‌های قابل‌سنجش اداری بسنده کرده‌اند (بیاجیولی و لیپمن،^۲ ۲۰۲۰).

نقد اصالت روش سابقه‌ای دیرینه در فلسفه علم مدرن دارد. کارل پوپر، توماس کوهن، ایمره لاکاتوش و بویژه پل فایرابند هر یک به نحوی نشان داده‌اند علم واقعی نه براساس پیروی مکانیکی از قواعد روش‌شناختی، بلکه در بستر تعارض نظریه‌ها، تخطی از هنجارها و شکستن چارچوب‌های مسلط رشد می‌کند (چالمرز، ۱۳۷۸؛ حق، ۱۳۸۱).

باوجود گسترش این نقدها در ادبیات فلسفی غرب، نظام‌های دانشگاهی، بویژه در کشور ما ایران، بیش از پیش به سوی استانداردسازی روش و تثبیت قالب‌های صوری حرکت کرده‌اند؛ گویی منطق نهادی علم مسیری متفاوت از منطق نظری آن می‌پیماید. از منظر حکمرانی علم، این مسئله برجسته‌تر می‌شود. نظام‌های سیاست‌گذاری علمی برای سهولت ارزیابی، تخصیص منابع و کنترل بوروکراتیک به سوی شاخص‌های

1. Mirowski

2. Biagioli & Lippman

کمی و فرم‌های یکسان شده رفته‌اند. این امر به شکل‌گیری نظام‌های رتبه‌بندی، امتیازدهی مبتنی بر تعداد مقالات، نمایه‌های استنادی و قالب‌های استاندارد مقاله‌نویسی انجامیده است.

به تعبیر بسیاری از پژوهشگران، نتیجه چنین روندی ظهور نوعی «علم صوری» است که در آن رعایت قالب جایگزین عمق فهم می‌شود و تولید متن علمی به جای تولید معنا و نظریه می‌نشیند. در این وضعیت، پژوهشگر نه اندیشمند که تولیدکننده واحدهای استاندارد دانش تعریف می‌شود.

این مسئله در نظام‌های علمی کشورهای در حال توسعه و واردکننده الگوهای ارزیابی علمی بدون بومی‌سازی معرفتی سبب شده نظام دانشگاهی آنها در وضعیتی دوگانه قرار بگیرد؛ از سویی وابسته به معیارهای بین‌المللی و از سوی دیگر ناتوان از پاسخ‌گویی به مسائل واقعی جامعه خود.

در دو دهه اخیر، گسترش علم‌سنجی و نظام‌های رتبه‌بندی دانشگاهی شکل جدیدی از روش محوری نهادی پدید آورده است. مطابق ادعای منتقدان، علم‌سنجی، با تقلیل کیفیت به کمیت، به تضعیف خلاقیت و تشدید رفتارهای فرصت‌طلبانه در پژوهش می‌انجامد. پدیده‌هایی مانند «تولید انبوه مقاله»، «پژوهش‌های کم‌ریسک» و «بازی با شاخص‌ها» از پیامدهای مستقیم این نظام‌اند (مولر،^۱ ۲۰۱۹). در این زمینه، مفهوم «بحران معنا در علم» مطرح شده است که در آن پژوهشگران بیش از آنکه در پی فهم مسائل باشند، در پی انطباق با قالب‌های ارزیابی‌اند. این وضعیت، بویژه در علوم انسانی که ذاتاً تفسیری و زمینه‌مند است، آثار مخرب‌تری بر جای گذاشته است (بوراوی،^۲ ۲۰۰۵).

در چنین زمینه‌ای، پرسش بنیادین این است که آیا تقلیل علم به روش‌های مرسوم می‌تواند پاسخ‌گوی پیچیدگی‌های معرفتی، فرهنگی و تمدنی جهان معاصر باشد؟ یا به عبارت دیگر می‌توان روش‌های مرسوم پژوهشی را تنها معیار خلاقیت علمی و تولید

1. Müller

2. Burawoy

نظریه‌های نو قلمداد کرد؟ این تحقیق می‌کوشد با مروری تحلیلی بر ادبیات و تاریخ فلسفه علم و جامعه‌شناسی علم با تبیین تمایز میان «فهم» و «علم» و پیامدهای تقلیل علم به متدولوژی به این سؤال پاسخ دهد. بر این اساس، دستاورد اصلی این مقاله آن است که چارچوب نظری خود را نه بر مبنای نظریه‌ای آماده و وارداتی، بلکه از طریق تحلیل مفاهیم کلیدی فلسفه علم و پژوهش علمی بنا می‌کند. این رویکرد خود مصداقی از نقد اصالت روش است؛ زیرا به جای تحمیل مدل نظری پیشینی، چارچوب نظری از دل مسئله و داده استخراج می‌کند.

۱. پیشینه نظری پژوهش

روش به معنای شیوه‌های درست انجام کار یا تبدیل نظر به عمل با استفاده از قواعد، قوانین، اصول معین و ابزار مناسب است. روش فرایندی از فعالیت‌های منظم و متوالی برای رسیدن به هدفی از پیش تعیین شده است (میرزایی اهرنجانی، ۱۳۸۶: ۱۹).

متدولوژی یا روش شناسی^۱ از دو واژه یونانی متدوس^۲ و لوژی^۳ مشتق شده است. واژه متدوس ابتدا از زبان یونانی در زبان لاتین سپس فرانسوی اقتباس شده و در نهایت به همان شکل وارد زبان انگلیسی شده است. در زبان یونانی، واژه متدوس از دو واژه میا^۴ به معنای خیلی عظیم و بزرگ و هدوس^۵ به معنای راه و شیوه تشکیل شده و ترکیب آن به معنای راه اصلی، درست و مستقیم است که معادل صراط در زبان عربی است (میرزایی اهرنجانی، ۱۳۸۶، ص ۲۶). واژه لوژی نیز از واژه لوگوس^۶ به معنی نظریه مشتق شده است. (عبداللهی و جوان، ۱۳۸۹، ص ۷)؛ لذا متدولوژی به معنای شناخت نظام‌مند راه‌ها و شیوه‌های

1. methodology

2. methodos

3. logy

4. mea

5. hodos

6. logos

انجام کارهای درست است که در زبان فارسی روش‌شناسی ترجمه شده است (میرزایی اهرنجانی، ۱۳۸۶: ۲۶). برخی مواقع متدولوژی در زبان انگلیسی به نظریه علم یا اغلب به فلسفه علم نیز اشاره می‌کند. روش‌شناسی از اواخر قرن نوزدهم، در پی تغییر و تحولات معرفت‌شناسانه در فلسفه علم در محاسبات منطقی برای رسیدن به حقیقت علمی مورد توجه قرار گرفت و از زمانی که علم به صورت فزاینده‌ای موضوع و مضمون اصلی تحقیق شناخته شد (قرن بیستم)، اصطلاح منطق تحقیق به جای روش‌شناسی به کار رفت (عبداللهی و جوان، ۱۳۸۹، ص ۹).

روش‌شناسی به استراتژی، برنامه کار، فرایند یا طرحی که پشت انتخاب روش‌های تحقیق نهفته است، اشاره می‌کند و در واقع انتخاب و استفاده محقق را به نتایج مطلوب متصل می‌کند (کروتی، ۱۹۹۸، ص ۳) لاتر معتقد است می‌توان از دو منظر به این مفهوم نگریست: مدلی که محقق در تحقیق به کار می‌برد و مواردی مانند دانش اساسی و مرتبط با موضوع و روش‌های تحقیق را مد نظر قرار می‌دهد؛ دیگری چارچوبی فکری که در بستر مطالعه استفاده می‌شود. نیومن^۲ (۱۹۹۷) منظر دوم را برگزیده و روش‌شناسی را نوعی پارادایم فکری حاکم بر تحقیق معرفی کرده است که هستی، چیستی و چگونگی تحقیق را مشخص می‌کند. سارانتاکوس^۳ (۱۹۹۳) نیز مشابه نیومن، روش‌شناسی را سطح انتزاعی حاکم بر تحقیق و مشتمل بر پیش‌فرض‌های نظری می‌داند. نتیجه این تعریف‌ها آن است که در روش‌شناسی، نوعی شناخت و منطق حاکم است که مسیر محقق را روشن و توجیه می‌کند (لاتر، ۱۹۹۲، ص ۸۷). با روش‌شناسی تحقیق اتصال منطقی سطح نظری و تجربی در فرایند تحقیقی سازمان‌یافته، منظم و قابل دفاعی انجام می‌شود (بلیکی، ۱۳۹۳، صص ۲۹-۳۱).

-
1. Crotty
 2. Neuman
 3. Sarantakos
 4. Lather

در دوران باستان، روش و روش‌شناسی اهمیت چندانی نداشت؛ زیرا اندیشه، تفکر و نظریه برتر از آن دانسته می‌شد که در قالب روش محدود شود. این نگرش نتیجه سه عامل بود: نخست ماهیت فلسفه و حکمت، به عنوان دانش‌های اصیل و هدف بر منطق و روش که دانش‌های ابزاری و در خدمت دستیابی به هدف به حساب می‌آمدند، تقدم داشتند؛ دوم عقل جایگاهی مقدس و برتر از احساس و تجربه داشت؛ تفکر، تفلسف و حقیقت‌یابی محصول عقل و روش محصول احساس و تجربه دانسته می‌شد؛ سوم نگرش افراطی به هدف و نگرش تفریطی به وسیله حاکم بود، اندیشمندان آن دوران باور داشتند تحقیق نباید به روشی خاص محدود شود و تا جایی که به اصل و اساس موضوع و جستجوی حقیقت صدمه نزنند، مانعی نداشت محقق در هر موضوعی از هر روشی استفاده کند؛ از این رو به نوعی کثرت در روش‌های رسیدن به حقیقت را قبول داشتند.

تحولات رنسانس نوع نگرش به تجربه را تغییر دادند. در این دوران، ابتدا روش تحقیق بازنگری شد. هیمنه روش‌های سنتی که بر پایه منطق صوری ارسطویی بنا شده بود، با هجمه‌های فرانسویس بیکن فرو ریخت (حسینی بهشتی، ۱۴۰۰) و تأملات سایر فیزیکدانان و منجمان نیز مزید بر آن شد تا به کلی مسیر جستجوی حقیقت از روش‌های ذهنی به مشاهدات و روش‌های عینی تغییر کند؛ لذا در این دوران علم به مفهوم جدید متولد شد. تعریف علم که قبل از رنسانس بسیار عام و به هر نوع دانش کلی اطلاق می‌شد و فقط قسمت مشخصی از آن جستجوی خدا، حقیقت و زیبایی بود، به دانستنی‌های مشخص و معینی محدود شد که از بررسی روابط پدیده‌ها به دست می‌آمد اما متأسفانه هدف علم جدید نیز به شناخت حقیقت در قالب محصور واقعیت محدود شد و ماوراء الطبیعه از مطالعات کنار گذاشته شد. این تغییرات ماهیت پژوهش در محتوا، روش و زمینه آن نیز تغییراتی ایجاد کرد. از نظر محتوا، واژه تحقیق^۱ قبل از رنسانس استفاده می‌شد که دلالت بر جستجو در عمق اشیا و کشف حقیقت^۲ آنها داشت؛ زیرا

1. inquiry

2. Truth

حقیقت امری کلی، ذاتی و درونی بود اما در رنسانس از واژه پژوهش^۱ استفاده شد که بر جستجوی واقعیات^۲ مشهود و ملموس دلالت داشت؛ واقعیاتی که مستلزم کاوش در ظاهر و سطح پدیده‌ها بود. از نظر روش نیز تحقیقات قبل از رنسانس از روش‌های قیاسی استفاده می‌کردند ولی بعد از رنسان اغلب از روش‌های استقرایی استفاده می‌شد. در نهایت، تحقیقات قبل از رنسانس، از نظر زمینه، بر نظریه و زمینه‌های نظری تأکید داشتند اما بعد از رنسانس تأکید بر روش‌شناسی بود و نظریه که نشان‌دهنده محتوا، معانی و ارزش‌های پژوهش بود، فدای روش‌شناسی و جزء جدانشدنی هر تحقیقی شد (میرزایی اهرنجانی، ۱۳۸۶: ۲۴-۱۱).

این رویکرد تقریباً تا نیمه قرن بیستم در ساختار دانشگاه‌ها و نظام‌های نهادینه شده بود، اما از نیمه دوم قرن بیستم، نقدهای بنیادینی متوجه این رویکرد شد. فیلسوفان علم نشان دادند روش نه نقطه آغاز علم که بر ساخته‌ای پسینی و تاریخی است که از دل کنش‌های واقعی دانشمندان استخراج می‌شود. در این چارچوب، «اصالت روش» نوعی خطای معرفت‌شناختی تلقی شد که علم را از پویایی تاریخی و خلاقیت نظری تهی می‌کند (لاودن،^۳ ۱۹۸۴).

اصالت روش، به تعبیر فیلسوفان منتقد علم رایج، به وضعیتی اشاره می‌کند که در آن روش از ابزار به معیار حقیقت تبدیل می‌شود که پیامد آن تقدم فرم بر محتوا و قالب بر معناست. پل فایرابند^۴ را می‌توان از برجسته‌ترین منتقدان اصالت روش در فلسفه علم دانست. وی در کتاب ضد روش استدلال می‌کند هیچ قاعده روش‌شناختی ثابتی وجود ندارد که بتواند پیشرفت علم را تضمین کند. به باور او، تاریخ علم نشان می‌دهد «بی‌نظمی روش‌شناختی» نه استثنا که قاعده پیشرفت علمی بوده است. فایرابند با بررسی نمونه‌هایی در تاریخ فیزیک، نجوم و زیست‌شناسی نشان می‌دهد دانشمندان

1. research

2. Facts

3. Laudan

4. Feyerabend

بزرگ، از گالیله تا اینشتین، بارها و بارها قواعد روش شناختی زمانه خود را نقض کرده‌اند. از این منظر، روش‌های تثبیت شده نه فقط ضامن حقیقت نیستند، بلکه می‌توانند به ابزار سرکوب ایده‌های نو بدل شوند (فایراند، ۱۹۹۳).

اهمیت طرح نظریه فایراند در پاسخ به پرسش اصلی این پژوهش آنجاست که اولاً نخستین متفکری است که پیوند روش و قدرت را به صراحت برجسته می‌کند و ثانیاً نقد او مستقیم قابلیت تعمیم به نظام‌های نهادی علم را دارد؛ از جمله دانشگاه و مجلات علمی. با وجود این، خود فایراند کمتر به پیامدهای نهادی نقدش پرداخته است؛ خلئی که مقاله حاضر می‌کوشد در سطح حکمرانی علم آن را پر کند.

توماس کوهن،^۱ در مقام دیگر منتقد برجسته جریان رایج علم مبتنی بر اصالت روش، به اندازه فایراند رادیکال نیست اما نقش تعیین کننده‌ای در تضعیف تصویر کلاسیک روش علمی ایفا کرده است. مفهوم «پارادایم» در اثر مشهور او، ساختار انقلاب‌های علمی، نشان می‌دهد علم در چارچوب توافقی‌های اجتماعی و نهادی خاصی عمل می‌کند که روش، مسئله و حتی معیار حقیقت را تعیین می‌کنند. از منظر کوهن، روش علمی نه جهان‌شمول، بلکه تابع پارادایم مسلط است. آنچه دوره‌ای روش معتبر شناخته می‌شود، ممکن است در دوره‌ای دیگر کاملاً کنار گذاشته شود (کوهن، ۱۹۷۰). این تحلیل، بویژه برای فهم چگونگی تثبیت قالب‌های پژوهشی در نظام‌های دانشگاهی، اهمیت دارد؛ زیرا نشان می‌دهد روش‌های رایج بیش از آنکه نتیجه برتری معرفتی باشند، نتیجه نوعی اجماع نهادی‌اند. خوانش کوهن از روش نشان می‌دهد نظام‌های ارزیابی علمی به بازتولید پارادایم‌های مسلط کمک می‌کنند و از این طریق، امکان ظهور دیدگاه‌های رقیب را محدود می‌کنند.

در سنت جامعه‌شناسی علم، نقد اصالت روش از زاویه‌ای دیگری نیز مطرح شده است که نشان می‌دهد علم نه فعالیتی خنثی بلکه کنشی اجتماعی، قدرتمند و نهادی

1. Kuhn

است. برونو لاتور^۱ با مفهوم «شبکه کنشگران» علم را نتیجه تعامل پیچیده انسان‌ها، ابزارها، نهادها و گفتمان‌ها می‌داند. در این چارچوب، روش در قالب یکی از عناصر شبکه قدرت عمل می‌کند. روش‌های رسمی پژوهش تعیین می‌کنند چه چیزی «مسئله علمی» محسوب می‌شود، چه کسی صلاحیت سخن گفتن دارد و کدام دانش به رسمیت شناخته می‌شود (لاتور، ۲۰۰۵).

اصالت روش تا آنجا بر تحقیق و پژوهش‌ها غالب شده که گاهی به «روش‌پرستی» نیز انجامیده است. ابتدا در سال ۱۹۹۴ جانسیک^۲ این اصطلاح را مطرح کرد. او روش‌پرستی را دل‌مشغولی پژوهشگر به انتخاب و دفاع از روش پژوهش به قیمت نادیده گرفتن محتوا و مسئله اصلی پژوهش تعریف کرد. روش‌پرستی می‌تواند به طرق مختلفی ظاهر شود: استفاده از روشی خاص فقط به این دلیل که آن روش دقیق‌ترین یا علمی‌ترین روش محسوب می‌شود، اعتقاد به اینکه روشی خاص تنها راه پاسخ به سؤال تحقیقی است، تمرکز بر جنبه‌های فنی روش بدون در نظر گرفتن چارچوب مفهومی یا پایه‌های نظری، استفاده از روشی به گونه‌ای که با سؤال تحقیق تناسب ندارد (طاهری، ۱۴۰۳). روش‌پرستی می‌تواند منجر به این شود که محققان به جای محتوای واقعی تحقیق بیشتر به روش‌هایی که استفاده می‌کنند، علاقه‌مند شوند؛ در نتیجه پیشرفت و توسعه فکری محقق محدود شود؛ زیرا خلاقیت را مهار می‌کند، امکانات بررسی ایده‌های جدید را محدود می‌کند و بهره‌وری رویکردهای میان‌رشته‌ای را نادیده می‌گیرد. روش‌پرستی پیامدهای منفی مختلفی دارد؛ مانند انجام تحقیقاتی که مرتبط یا مفید نیست، دلسرد شدن از خلاقیت و نوآوری در تحقیق، محدود کردن دامنه تحقیق و تداوم ساختار قدرت‌های موجود (بابی، ۱۴۰۰^۳؛ وایت، ۱۳۹۷^۴؛ مترن، ۲۰۱۳^۵؛ بریمن، ۲۰۱۶^۶).

1. Latour
2. Janesick
3. Babbie
4. white
5. Mattern
6. Bryman

۲. بحث و تحلیل

مرور پیشینه نشان می‌دهد اگرچه نقد روش محوری در فلسفه علم غربی به تفصیل بررسی شده است، پیوند این نقد با حکمرانی علم هنوز نظام‌مند صورت‌بندی نشده است. در ادامه تلاش می‌شود با تلفیق این دو سطح، نشان داده شود بحران‌های نهادی علم ریشه در بحران عمیق‌تر معرفتی دارند که در آن روش به جای فهم نشسته و قالب به جای معنا قرار گرفته است. از این منظر، بازاندیشی در حکمرانی علم بدون نقد بنیادین اصالت روش ناممکن خواهد بود.

از بنیادی‌ترین مسائل فلسفه علم تمایز «فهم» و «علم» است. فهم نه مرحله‌ای ناقص از علم بلکه کنشی وجودی، پیش‌ازبانی و زیسته توصیف می‌شود. فهم، در این معنا، ناظر به نوعی درگیری تمام‌وجودی با مسئله است که الزاماً به صورت‌بندی مفهومی یا متن علمی منتهی نمی‌شود. این تلقی از فهم، با سنت هرمنوتیکی و معرفت‌شناسی اسلامی هم‌خوانی دارد؛ جایی که ادراک به قلب، نیت و زیست اخلاقی گره خورده است. در این چارچوب، فهم مقدم بر علم است و علم صورت ملفوظ، طبقه‌بندی‌شده و نهادمند فهم محسوب می‌شود. در مقابل، علم در معنای مدرن آن، دانشی است که صریح و نظام‌مند بیان می‌شود، در قالب‌های نهادی سامان می‌یابد و قابلیت ارزیابی، آموزش و انتقال رسمی را دارد.

زمانی مشکل پیش می‌آید که این نسبت معکوس شود؛ علم نه برآمده از فهم بلکه جایگزین آن می‌شود. در این وضعیت، تولید متن علمی می‌تواند بدون درگیری واقعی با مسئله انجام شود و پژوهش به فعالیتی صوری و قابل تکرار بدل شود؛ همان نقطه‌ای که از آن با تعبیر «تقلیل علم به روش» یاد می‌شود.

درحالی‌که روش در وضع مطلوب خود فقط ابزاری است برای نظم‌بخشی به فرایند تحقیق، شفاف‌سازی مسیر استدلال و افزایش قابلیت گفت‌وگوی علمی. در این معنا، روش تابع مسئله است و متناسب با ماهیت پرسش، داده و زمینه تغییر می‌کند. این تلقی از روش با تاریخ واقعی علم و رویکردهای انتقادی فلسفه علم سازگار است. اما در وضعیت کنونی که می‌توان آن را «اصالت روش» نامید، روش از ابزار به معیار

حقیقت ارتقا می‌یابد. در این وضعیت، اعتبار علمی نه از عمق فهم که از انطباق با قالب تعیین می‌شود. پژوهشگر پیش از مواجهه با مسئله ملزم به انتخاب روش می‌شود و تخطی از روش‌های رسمی، به حذف نهادی می‌انجامد. این دگردیسی روش را به یکی از سازوکارهای اصلی حکمرانی علم بدل می‌کند؛ زیرا از طریق آن می‌توان جریان‌های علمی را کنترل، هدایت و محدود کرد. به این صورت که یک یا چند الگوی روش‌شناختی خاص، به صورت طبیعی، بدیهی و چالش‌ناپذیر، به معیار غالب علم بدل می‌شوند. در چنین وضعیتی، حتی نقد روش نیز باید در چارچوب همان روش‌ها انجام شود. این هژمونی نه صرفاً معرفتی که نهادی، اداری و فرهنگی است و از طریق آیین‌نامه‌ها، دستورالعمل‌ها و شاخص‌های ارزیابی بازتولید می‌شود. این هژمونی متدولوژیک دست کم چهار پیامد کلان دارد:

۱-۲. تقلیل مفهومی علم از کنش فهم‌محور به فرایند روش‌محور

در نظام‌های علمی معاصر، علم به تدریج از کنشی فهم‌محور و مسئله‌مدار به فرایندی روش‌محور و قالب‌زده تقلیل یافته است. در این وضعیت، اعتبار علمی نه براساس عمق درگیری معرفتی با مسئله که براساس میزان انطباق با الگوهای روش‌شناختی تعیین شده سنجیده می‌شود. مطالعات فلسفه علم نشان می‌دهند چنین تقلیلی با تاریخ واقعی پیشرفت علم ناسازگار است؛ به این ترتیب، روش‌محوری افراطی «درستی روشی» را جایگزین «صدق معرفتی» کرده است.

۲-۲. عملکرد روش به مثابه سازوکار پیش‌بینی‌پذیرکننده نتایج

روش‌های تثبیت‌شده پژوهشی در عمل صرفاً ابزار تحلیل نیستند بلکه سازوکارهای پیش‌بینی‌پذیرکننده نتایج علمی هستند. هنگامی که پیش از مواجهه واقعی با مسئله چارچوب روش‌شناختی تعیین می‌شود، دامنه نتایج ممکن به صورت ساختاری محدود شود. البته نوآوری علمی نه در پیروی کامل از روش بلکه در توان عبور انتقادی از چارچوب‌های روشی تثبیت‌شده ممکن می‌شود.

۲-۳. صوری شدن روش در پژوهش‌های دانشگاهی

در بسیاری از پژوهش‌های دانشگاهی، روش پژوهش به امری صوری و تشریفاتی تقلیل یافته است. در این وضعیت، روش بخشی الزام‌آور از ساختار متن علمی دانسته می‌شود، بدون آنکه نقش واقعی در تولید معرفت ایفا کند.

۲-۴. بازتولید وابستگی معرفتی از طریق روش محوری

روش محوری، بویژه در علوم انسانی، به بازتولید وابستگی معرفتی به نظریه‌ها و چارچوب‌های مسلط جهانی منجر شده است. در این وضعیت، پژوهش‌های محلی اغلب در قالب نظریه‌های وارداتی صورت‌بندی می‌شوند، حتی زمانی که این نظریه‌ها تناسبی با مسائل بومی ندارند. العطاس^۱ (۲۰۰۶) نشان می‌دهد یکی از سازوکارهای اصلی وابستگی معرفتی «درونی‌سازی معیارهای علمی مسلط» است؛ به گونه‌ای که چارچوب‌های نظری غربی به معیار بدیهی علم بدل می‌شوند. این تحلیل با یافته‌های مطالعات پسااستعماری علم نیز هم‌راستاست (کنل^۲، ۲۰۰۷). روش محوری می‌تواند ابزار استمرار نابرابری معرفتی در نظام جهانی علم شود.

در ادبیات علم در جهان اسلام، نیز مسئله روش اغلب در چارچوب «عقب‌ماندگی علمی» یا «لزوم استانداردسازی» مطرح شده است اما برخی پژوهشگران با نگاهی انتقادی، نشان داده‌اند واردات بی‌واسطه روش‌های غربی، بدون توجه به زمینه‌های معرفتی و تمدنی، به نوعی وابستگی معرفتی انجامیده است. در این رویکرد، روش‌های پژوهش غربی نه ابزار که معیار برتری معرفتی تلقی شده‌اند و سنت‌های بومی فهم و دانش را به حاشیه رانده‌اند. در سنت اسلامی، تولید علم قدمتی دیرینه دارد که در آن روش به صورت ضمنی و در دل مواجهه معرفتی با مسئله شکل می‌گرفت، نه ابژه مستقل

1. Alatas

2. Connell

پژوهش. این نکته نشان می‌دهد روش محوری مدرن چگونه با منطق سنتی تولید معرفت در تعارض قرار می‌گیرد.

جابه‌جایی هدف و وسیله در قالب تقدّم روش علمی به جای فهم در سطح نهادی به ظهور نوعی پارادوکس عقلانیت نهادی در حکمرانی علم انجامیده است. نظام‌های علمی با هدف افزایش شفافیت، کیفیت و قابلیت ارزیابی به استانداردسازی روش‌ها روی آورده‌اند اما نتیجه عملی این روند کاهش خلاقیت، تضعیف نوآوری و گسترش رفتارهای فرصت‌طلبانه پژوهشی بوده است. این پارادوکس پیش‌تر در ادبیات علم‌سنجی نیز گزارش شده است. هیکس و همکاران^۱ (۲۰۱۵) نشان می‌دهند شاخص محوری پژوهشگران را به سمت «بهینه‌سازی برای شاخص» سوق می‌دهد نه برای تولید معرفت معنادار؛ در نتیجه عقلانیتی که قرار بود کیفیت علم را تضمین کند، خود به منبع بحران تبدیل می‌شود.

این نوع عقلانیت از طریق سه سازوکار نهادی اعمال می‌شود:

۱. نظام ارزیابی علمی (ارتقا، امتیازدهی، رتبه‌بندی)؛
 ۲. قالب‌های رسمی نشر علمی (ساختار مقاله، داوری)؛
 ۳. آیین‌نامه‌های تحصیلات تکمیلی (پروپوزال، پایان‌نامه).
- این سه سازوکار، به‌صورت هم‌افزا، میدان علم را به گونه‌ای سامان می‌دهند که فقط برخی اشکال خاص دانش امکان بقا و دیده‌شدن پیدا می‌کنند. این تحلیل، با رویکرد بوردیو^۲ (۲۰۰۴) به میدان علم هم‌خوان است که علم را عرصه‌ای از منازعه قدرت نمادین می‌داند.

درنهایت، روش محوری به بازتولید وابستگی معرفتی در نظام جهانی علم منجر می‌شود. هنگامی که معیارهای روش‌شناختی مسلط بدون بومی‌سازی انتقادی پذیرفته می‌شوند، پژوهشگران جوامع غیرغربی ناگزیر به صورت‌بندی مسائل خود در چارچوب

1. Hicks et al.

2. Bourdieu

نظریه‌ها و روش‌های وارداتی می‌شوند. این تحلیل با دیدگاه‌های پسااستعماری علم هم‌راستاست که نشان می‌دهند نابرابری علمی، نه صرفاً ناشی از کمبود منابع که نتیجه سلطه معیارهای معرفتی خاص است.

بر این اساس، نقد اصالت روش نه ضد علمی که گامی در جهت عدالت معرفتی و تنوع بخشی به منطق تولید دانش است؛ در نتیجه عبور از بحران‌های کنونی علم از مسیر تشدید کنترل‌های روشی اتفاق نمی‌افتد، بلکه از طریق بازگرداندن فهم، مسئله و خلاقیت به مرکز حکمرانی علم ممکن می‌شود. در این معنا، نقد اصالت روش تلاشی برای احیای جوهره معرفتی علم است، نه نفی آن.

نتیجه‌گیری

هدف این پژوهش بازاندیشی و نقد هژمونی روش محور و تبیین پیامدهای معرفتی و نهادی آن در عرصه تحقیق و پژوهش بود. تحلیل انتقادی ادبیات فلسفه علم، جامعه‌شناسی علم و مطالعات حکمرانی علم نشان داد روش محوری افراطی به تدریج جایگزین کنش فهم محور در تولید معرفت شده است و علم را به فرایندی صوری، قالب‌زده و بوروکراتیک تقلیل داده و باعث شده بسیاری از روش‌های موجود از آنچه مطلوب ما در تولید علم بومی اسلامی است، فاصله بگیرد و نتواند خواسته‌ها و اهداف را محقق کند

روش‌های پژوهش، همانند علم منطق یا اصول فقه، چیزی جز ابزار و کمک به پژوهش درست و تولید علم نبودند اما پس از مدتی، خود آنها اصالت پیدا کردند و افرادی متخصص این علوم ابزاری شدند و آن‌قدر بر حواشی و شاخ و برگ‌های آنها افزودند که فلسفه شکل‌گیری آنها به فراموشی سپرده شد

مرور تحلیلی-تاریخی رویکردهای مختلف به روش علمی نشان دادند روش از ابزار شناخت به معیار حقیقت و اعتبار علمی ارتقا یافته است. این ارتقا دامنه خلاقیت و نوآوری نظری را محدود کرده و استانداردسازی روش به صوری شدن پژوهش و نمایشی شدن علم انجامیده است؛ روش محوری سازوکاری مؤثر در بازتولید وابستگی معرفتی در نظام جهانی علم بوده و این وضعیت در نهایت پیامدهای نهادی جدی برای

حکمرانی علم دارد؛ ازجمله فاصله گرفتن علم از حل مسائل اجتماعی.

بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت بحران‌های کنونی نظام علمی بیش از آنکه نتیجه ضعف پژوهشگران یا کمبود منابع باشند، ریشه در منطق حکمرانی روش محور دارند. الگوی روش محور حکمرانی علم با ویژگی‌هایی مانند تمرکز بر قالب، شاخص و استاندارد، اولویت ارزیابی بر تولید متن، کنترل بوروکراتیک پژوهش و حداقل سازی ریسک معرفتی شناخته می‌شود. درحالی‌که الگوی فهم محور و مسئله محور حکمرانی علم داعیه دار تقدم مسئله بر روش، پذیرش تنوع روش شناختی، ارزیابی براساس حل مسئله و نوآوری و پیوند علم با نیازهای واقعی جامعه است.

ازاین رو یکی از مهمترین دلالت‌های نظری این پژوهش ضرورت بازتعریف نسبت علم و روش است. براساس این پژوهش، روش محصول تاریخی و نهادی علم است، نه بنیان آن؛ بنابراین، هر گونه برداشت فراتاریخی و انحصاری از روش با ماهیت پویای علم ناسازگار است. این نتیجه نقدهای کلاسیک فلسفه علم را یک گام جلو می‌برد و آنها را از سطح نظری به سطح نهادی و سیاست گذاری پیوند می‌زند.

پژوهش حاضر نشان داد نقد اصالت روش اگر در سطح معرفت شناختی متوقف بماند، توان توضیح بسیاری از بحران‌های عینی علم را ندارد. با انتقال این نقد به سطح حکمرانی علم، امکان تحلیل سازوکارهای قدرت، کنترل و استانداردسازی میدان علم فراهم می‌شود. این رویکرد افق تازه‌ای در پژوهش‌های میان‌رشته‌ای فلسفه علم، سیاست علم و جامعه‌شناسی دانش می‌گشاید.

این پژوهش دلالت‌های سیاستی روشی برای نظام‌های حکمرانی علم دارد که می‌توان آنها را در سه سطح اصلی صورت‌بندی کرد:

۱- اصلاح نظام ارزیابی علمی:

- عبور از ارزیابی صرفاً مبتنی بر قالب و شاخص‌های کمی؛
- توجه به نوآوری مفهومی، مسئله‌محوری و اثرگذاری اجتماعی پژوهش؛
- پذیرش تنوع قالب‌های تولید دانش، ازجمله پژوهش‌های نظری، تفسیری و انتقادی.

۲- بازنگری در آیین‌نامه‌های تحصیلات تکمیلی:

- کاهش الزام‌های صوری در تعریف روش پژوهش؛
- تقویت رویکردهای مسئله‌محور و چارچوب‌سازی مفهومی بومی؛
- فراهم کردن امکان دفاع از پژوهش‌هایی که از الگوهای غیرمتعارف اما موجه بهره می‌برند.

۳- تحول سیاست نشر علمی:

- فاصله گرفتن از قالب‌گرایی افراطی در مجلات علمی؛
 - تمرکز داوری‌ها بر کیفیت استدلال و عمق تحلیل، نه صرفاً انطباق فرمی؛
 - به رسمیت شناختن نقش مجلات مسئله‌محور در حل مسائل واقعی جامعه.
- درمجموع، این دلالت‌ها به الگویی از حکمرانی علم فهم‌محور و مسئله‌محور اشاره می‌کنند که در آن، نهاد علم نقش تسهیلگر خلاقیت معرفتی را ایفا می‌کند، نه کنترل‌گر قالب‌های پژوهشی.

فهرست منابع

- بابی، ارل. (۱۴۰۰). روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی (مترجم: رضا فاضل). تهران: سمت
- بلیکی، نورمن. (۱۳۹۳). پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی (مترجم: حمیدرضا حسنی و محمدتقی ایمان و مسعود ماجدی). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- چالمرز، آلن اف. (۱۳۷۸). چیستی علم (مترجم: سعید زیباکلام). تهران: سمت.
- حسینی بهشتی، محمدرضا. (۱۴۰۰). مفهوم علم و روش علمی در اندیشهٔ فرانسیس بیکن. پژوهش‌نامهٔ انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، ۲۱(۷)، صص ۳-۲۵.
- حقی، علی. (۱۳۸۱). گذر از روش‌شناسی علم به روش‌ستیزی علم. نشریهٔ دانشکدهٔ الهیات مشهد، (۵۶)، صص ۲۳-۶۳.
- طاهری، مرتضی. (۱۴۰۳). نوآوری در روش‌های پژوهش ترکیبی: روش‌شناسی یا روش پرستی. اندازه‌گیری تربیتی، ۱۴(۵۵)، صص ۱۴۴-۹۲.
- عبداللهی، عبدالله؛ جوان، جعفر. (۱۳۸۹). درآمدی بر فلسفهٔ علم و پژوهش در علوم انسانی (ج ۲). تهران: چاپار.
- میرزایی اهرنجانی، حسن. (۱۳۸۶). زمینه‌های روش‌شناختی تئوری سازمان. تهران: سمت.
- وایت، پاتریک. (۱۳۹۷). صورت‌بندی سؤالات تحقیق راهنمای پژوهشگران اجتماعی (مترجم: کاظم حاجی‌زاده). تهران: جامعه‌شناسان.
- Alatas, F. (2006). *Alternative discourses in Asian social science: Responses to Eurocentrism*. New Delhi: Sage Publications.
- Biagioli, M. & Lippman, A. (2020). *Gaming the metrics: Misconduct and manipulation in academic research*. Cambridge, Massachusetts: MIT Press.
- Bourdieu, P. (2004). *Science of science and reflexivity*. Chicago, IL: University of Chicago Press.

- Bryman, A. (2016). *Social research methods* (5th ed.). Oxford: Oxford University Press.
- Burawoy, M. (2005). For public sociology. *American Sociological Review*, 70(1), pp. 4-28.
- Connell, R. (2007). *Southern theory: The global dynamics of knowledge in social science*. Cambridge: Polity Press.
- Crotty, M. (1998). *Foundations of Social Research: Meaning and perspective in the research process* (1st ed.). Routledge.
- Feyerabend, P. K. (1993). *Against method* (3rd ed.). London: Verso.
- Hicks, D., Wouters, P., Waltman, L., De Rijcke, S. & Rafols, I. (2015). Bibliometrics: The Leiden Manifesto for research metrics. *Nature*, 520(7548), pp. 429–431. Doi: 10.1038/520429a
- Janesick, V. J. (1994). The dance of qualitative research design: Metaphor, methodolatry, and meaning (N. K. Denzin & Y. S. Lincoln, Eds.). *Handbook of Qualitative Research* (pp. 209–219). Thousand Oaks, CA: Sage Publications.
- Kuhn, T. S. (1970). *The Structure of Scientific Revolutions*. (2nd ed.). Chicago IL: University of Chicago Press.
- Lather, p.(1992). Critical Frames in Educational Reasearch: Feminist and Post-Structural Perspectives. *Theory into Practice*31(2), pp. 87-99.
- Latour, B. (2005). *Reassembling the social: An Introduction to Actor-Network Theory*. New York: Oxford University Press.
- Laudan, L. (1984). *Science and values: The aims of science and their role in scientific debate*. Berkeley, CA: University of California Press.
- Mirowski, P. (2018). *Sciencemart: Privatizing American science*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Müller, R. (2019). Metrics, quality, and the reproduction of inequality in academia. *Science, Technology, & Human Values*, 44(2), pp. 1–27.

- Neuman, W. I. (1997). *Social Research Methods, Qualitative and Quantitative Approaches*, London: Allyn and Bacon.
- Mattern, S. (2013). Methodolatry and the art of measure. *Places Journal*.
Doi:10.22269/131105.
- Sarantakos, S. (1993). *Sosial Research*. Melbourne: Macmillan Education Australia.